

رفراندم اقلیم کردستان عراق در تضاد با حقوق سیاسی است!

فرهنگ قاسمی

رفراندم اقلیم کردستان عراق در تضاد با حقوق سیاسی است!

روز دوشنبه ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۷ اقلیم کردستان عراق مبادرت به يك همه پرسى برای استقلال میکند. با اینکه تعداد مخالفان این اقدام بي سابقه است اما مقامات اقلیم کردستان عراق به رهبری بارزانی شمشیر را علیه افکار عمومی جهان از رو بسته اند و با اینکار خود را در دام مهلکی می اندازند. در این نوشته از دیدگاه قوانین بین المللی و با توجه به حقوق سیاسی دولت ها ثابت میکنم که این همه پرسى در تضاد با حقوق قومی و ملی و بین المللی بوده، باطل است، کمکی به وضعیت منطقه نمیکند و بانیان آن دردست امپریالیسم جهانی بازی میکنند.

مقدمه

از نظر من حق ثابت و قوانین متغیرند. بخشی از اهل دیوانسالاران سازمان ملل و طرفداران بی‌قید و شرط قدرتهای حکومتگر، بر این عقیده پافشاری میکنند که هرگونه کوشش در تغییر قوانین بین‌المللی میتواند موجب بی‌قاعدگی و بی‌قانونی در نظم جهان گردد و منافع کشورها را به مخاطره اندازد. این طرز تفکر و چنین رفتار و منشی یک پرسش اساسی را مطرح میکند: آیا حقوق اساسی انسان مهمتر است یا تمامیت ارضی یک کشور؟ از یک سو، قوانین بین‌الملل تمامیت ارضی یک سرزمین را پر اهمیت می‌شمارند و حتی دیوان بین‌المللی لاهه بر اصل تمامیت ارضی تأکید میکند؛ از سوی دیگر از آنجا که قوانین توسط انسانها و برای اداره بهتر اجتماعات انسانی بنا نهاده شده اند نبایستی غیرمتغیر باشند، و بایستی توانست آنان را با شرایط تازه جهان تطبیق داد. پرسش دیگر این است که آیا حقوق انسانها ثابت و

غیرقابل تغییر هستند؟ پاسخ شاید این باشد که "تنها ذات تغییرناپذیر است که قابل تغییر نیست". حق انسان‌ها برای رسیدن به عدالت و مشارکت آنان در تعیین سرنوشت خود نیز بطور ذاتی مشمول این تعریف می‌شود. جامعه ملل باید به درجه‌ای از بلوغ و تعادل برسد که بتواند طوری عمل کند که نه به نظم جامعه جهانی لطمه وارد شود و نه تحت عنوان حفظ صلح جهانی، حقوق انسانی پایمال گردد. متأسفانه اینطور نیست. طبق منشور جهانی حقوق بشر هر حکومت ملی (دولت - ملت) بر اساس اصول و قوانین بین‌المللی متعهد است تمامی حقوق شهروندان خود را بدون هیچ‌گونه تبعیض و به‌طور برابر رعایت کند. طبق مصوبه 1992 سازمان ملل، هر کشور موظف است حقوق اقلیت‌های ملی و قومی را در چارچوب تمامیت ارضی خود رعایت کند و بین آحاد ملت خود تبعیض و تفاوت قائل نشود. اگر حاکمیتی به این حقوق پایبند نباشد و حقوق بخشی از مردم خود را زیر پا بگذارد و مقامات بین‌المللی نسبت به این بی‌عدالتی بی‌توجهی نشان دهند، طبیعی است که مردمی که نسبت به آنان بی‌عدالتی می‌شود، مشروعیت سازمان ملل را زیر پرسش ببرند.

برخلاف آنچه که تصور می‌شود جدا شدن از سرزمین بزرگ مادری کیمیای سعادت نیست، و به هیچ‌وجه رشد اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی را تضمین نمی‌کند. مخالفت با جدا شدن شرائطی را طلب می‌کند که باید از نظر حقوقی عادلانه باشد و دفاع از تمامیت ارضی توسط دولت مادر، صرفاً به مفهوم ناسیونالیسم و شوونیسم تلقی نمی‌شود، وگرنه به قولی متعادل و معقول، "همین صفات را می‌توان به راحتی به جدایی طلبی‌ها که در سرسودای سرزمینی تازه را دارند منسوب کرد".

حقوق انسان برترین است

بدین جهت گفتمان حقوقی بایستی با جهان بینی مدرن و بر مبنای حق تعیین سرنوشت مردم باشد که با جدائی سرزمینی متفاوت است. باید بروشنی میان "حق" تعیین سرنوشت مردم " و "جدایی طلبی" از سرزمینی تمایز قائل شد. در غالب موارد حق تعیین سرنوشت را می‌توان بدون جدایی طلبی محقق ساخت. به بیان دیگر، حق تعیین سرنوشت لزوماً به معنای حق حاکمیت سیاسی تمام عیار و تأسیس یک حوزه اقتدار سیاسی و قضایی مستقل نیست. برای مثال، ممکن است که قانون اساسی یا دولت مرکزی این حق را برای مردمان تحت حاکمیت خود به رسمیت بشناسد که آن مردمان در قلمرو خاص خود زبان محلی شان را به عنوان زبان رسمی به کار ببرند، یا سرزمین شان به عنوان استان یا ایالتی در یک فدراسیون به رسمیت شناخته بشود و نمایندگانش نسبت

به تغییر قانون اساسی یا وضع و تغییر پاره ای قوانین فدرال حق" و تو داشته باشند." هر کدام از این امکانات بر اساس رشد دموکراسی و مشارکت مردم در امور و شئون زندگی شهروندی و انسانی و در شرایط حاکمیت ملت امکان پذیر است و نه در شرائط استثنائی مانند شرایط استبدادی و جنگ و هرج و مرج و با استفاده از استیصال و فقر مردم و با استغاده از روشهای فئودالی در رادی دموکراسی. دقیقا کاری که بارزانی و اقلیم کردستان عراق میکنند.

علیرغم خواست بازیگران قدرت سیاسی، در فرهنگ ملی مردمان خاورمیانه، تمایل جدایی طلب وجود نداشته و در تاریخ میهن این سرزمین ها شورشهای قومی و محلی جنبه ملی داشته اند. بدین معنی که غالباً تغییر حاکمیت ها بدین سبب انجام می پذیرفته که یکی از حاکمان جهت به دست گرفتن قدرت فاسد، در برابر حاکمیت مرکزی نالایق، قد راست می کرده است. به جرأت می توان گفت تمامی آن شورش ها هرگز در اندیشه جداسازی نبوده اند، بلکه همواره هدف پیروزی بر قدرت مرکزی و رسیدن به قدرت را در تمامی سرزمین دنبال می کرده اند. این جدائی طلبی ها دست پخت استعمار قدیم و جدید بوده است. در تاریخ جهان بریتانیای کبیر معمار جدائی ملت ها و سرزمین ها شناخته شده است. خوبست یاد آورشد که در ایران نخستین بار اتحاد جماهیر شوروی، پس از دومین کنگره حزب کمونیست ایران، کوشید تا از اقوام به مثابه ابزاری برای دخالت در امور داخلی کشور استفاده کند. متأسفانه امروز همان سیاست را قدرت های امپریالیستی غرب و وابستگان شان مانند اسرائیل و عربستان با استفاده از شرایط استبدادی حاکم بر سرزمین ها، توسط دست نشاندهان بومی خود که در عمل هیچ اعتقادی به دموکراسی و به رعایت حقوق بشر ندارند و در رفتار و کردار روزمره شان این حقوق را به طور آشکار زیر پا می گذارند، اعمال می کنند. کسانی که در این دام می افتند و از آن حمایت میکنند اگر منافع مادی نداشته باشند ضعف معرفی دارند.

اما از سوی دیگر واز دیدگاه تحولات جهانی و حقوق ملی نمی توان قبول کرد که علیرغم نزدیکی های زبانی قومی، فرهنگی، اجتماعی و سبک های زندگی مشابه، سرزمین ها و باشندگان همواره دارای یک وحدت ابدی و ازلی هستند و متضمن خطر جدا شدن نمی باشند. برای همین جدایی طلبی یکی از مباحث بسیار حساس در حوزه علوم سیاسی و حقوق بین المللی به شمار میرود که در درازای تاریخ باعث جنگ ها و خونریزی های فراوان بین ملت ها شده است. همین طور باید در نظر داشت، برخلاف آنچه که غالباً گفته میشود، کوشش در جدا شدن ها تنها به دلیل عدم رعایت

حقوق فرهنگی و سیاسی نیست، بلکه در تاریخ نیم قرن اخیر مشاهده می‌گردد که اهداف سوداگران بومی و قدرت‌های هژمونی طلب جهانی برای دخالت در حاکمیت‌ها و به منظور تضعیف آنان از یک سو، تقویت استراتژی ایجاد مناطق و کشورهای پاره پاره تحت سلطه و وابسته به قدرت‌های بزرگ از سوی دیگر، یکی از دلایل عمده دامن زدن به خواست جدایی طلبی بشمار می‌آید.

اما مهم این است که هر گونه کوشش در جهت خواست جدایی طلبی از یک سرزمین بر اساس معیارهای مشارکت انسان‌ها و منش دمکراتیک مردمان متکی باشد و مردمان آن سرزمین در روند این گونه تغییرات از دخالت قدرت خارجی بر حذر بمانند و آلت دست آنان واقع نشوند.

صلح و آزادی در برابر جنگ و استبداد

بنابراین در هر جدا شدن، باید حقوق تمامی مردمان ذینفع و قوانین بین‌المللی را رعایت کرد که نیازمند یک برنامه ریزی دقیق، شفاف، مشورت شده و مذاکره شده است. در همه پرسی اقلیم کردستان عراق اینطور نبوده است زیرا اگر اینطور می بود این همه مخالف نمیداشت.

زیان استبداد همه گیر است. مردمان کرد معتقدند مورد ظلم مضاعف قرار دارند در این حقیقت شك نتوان کرد. اما ابتدا باید این استبداد را رفع و دموکراسی را جایگزین کرد. اقلیم کردستان عراق در شرایط وابستگی و نا آرامی و جنگ خانمانسوز در منطقه دست به فراندی آماده نشده میزند در صورتیکه درست تر این بود که قبل از هر چیز، به همراه دیگر نیروهای دموکرات برای از بین بردن استبداد و وابستگی و ایجاد صلح تلاش کند تا حکومت‌های ملی و آزادیخواه و غیر وابسته بر سر کار آیند.

بنابراین، اولاً جدا شدن در شرایط استبداد نه تنها با معیارهای انسانی مطابقت ندارد، بلکه از نظر حقوقی نیز بی‌اعتبار است. زیرا وقتی ملکی مشاع، بر اثر زور و استبداد تسخیر شده است؛ از نظر حقوقی و بر اساس مبانی همبستگی ملی، خلاف است که یکی از صاحبان این ملک مشاع فقط سهم خود را طلب کند و دیگر مردمان آن سرزمین را به حال خود بگذارد. ثانیاً چنین روشی غیر دموکراتیک و ناعادلانه، برای آن قوم یا ملت، روندی دموکراتیک را ترسیم نخواهد کرد. امکان زیادی وجود دارد که این همه پرسی برای استقلال با بی نظمی و جنگ و خونریزی و تشنج و زیر پا گذاردن حقوق بشر در منطقه همراه شود.

به عنوان مدافع حقوق انسانی باید گفت که این عقیده به دور از منطق است که گفته شود برای نگهداری صلح باید از حقوق انسانی گذار کرد و مراقب بود تا نظم سازمان ملل متحد مغشوش نگردد. بلکه برای حقوق انسانی باید مقاومت، مبارزه و حتی جنگید. حق انسان و فرهنگ و سرزمینش در هم تنیده است. زیرا بر اساس یک اصل کلی و کاملاً طبیعی در کره خاکی اگر انسانی نباشد سرزمینی هم نیست و هرگاه سرزمینی نباشد انسانی نیز فرهنگی وجود ندارد. حقوق انسان و تمامیت ارضی میهنش لازم و ملزوم یکدیگرند زیرا پاره ای از فرهنگ او را رقم میزنند.

از رویکرد حقوق سیاسی اگر حاکمیتی قادر نباشد برابری حقوق افراد و تمامیت ارضی را به موازات یکدیگر تأمین کند، آن حاکمیت مشروعیت خود را بعنوان یک دولت - ملت، در برابر مردم خود و جامعه ملل زیر پرشش برده است. در دولت - ملت اگر نسبت به قوم یا ملتی تبعیض انجام گردد حقوق سیاسی او پایمال شده است. پس منطق حکم میکند که آن قوم و ملت حق داشته باشد به دلیل ناحقی و بی عدالتی ای که بر او وارد میشود و با رعایت حقوق تمامی مردمان و عوامل ذینفع و قوانین بین‌المللی خواست جدا شدن خود را طلب کند.

شرائط جدا شدن

از نگاه من جدا شدن از یک دولت - ملت نباید "تابو" باشد. هر جدایی عمدتاً به دو شکل می تواند حادث گردد و دارای مراحل است که در زیر بدان می پردازیم :

یکی می‌تواند در اثر مخاصمه و خشونت و زور و سرانجام با جنگ و خونریزی تحقق پیدا کند. این روش حاصل توسعه نیافتگی و حاکم بودن روابط قبیله ای و تعصبات مرامی و مذهبی و شاید تحریکات خارجی باشد. معمولاً این روش نه تنها راه حل مناسبی نیست و به راحتی قابل دستیابی نمی‌باشد، بلکه اثرات نامطلوب آن مدتها می‌تواند برای طرفین مخاصمه مشکلات و مصائب غیرقابل جبرانی را بوجود آورد. این شیوه ای است که معمولاً مورد علاقه قدرتهای جنگ افروز بزرگ می‌باشد، برای همین معمولاً قدرتهای استثمارگر با توسل به شیوه های گوناگون زمینه‌های دستیابی به آن را فراهم می‌کنند. در تاریخ توسل به جنگ و زور برای جدایی طلبی هرگز موفقیت‌آمیز نبوده است و منجر به کشتارهای دسته‌جمعی بین طرفین مخاصمه و "ژنوسید" قومی و ملی گردیده است. مثال‌های زیادی را در این زمینه می‌توان یافت. از آن جمله یوگسلاوی سابق را می‌توان نام برد که تجزیه آن به صربستان و

مونه نگروو، کرواسی و بوسنی هرزی‌گوین جنگ‌های خونباری را به دنبال آورد. مثال زنده دیگر کشور نیجریه است که تنها در چند دهه از یک کشور با سه ایالت به کشوری با سی و شش ایالت تبدیل شد و کشمکش‌ها و جنگ‌های محلی در آن کماکان ادامه دارد و هر گروه برای دستیابی به قدرت و حاکمیت بر ایالت‌های دیگر از هیچ گونه خونریزی ابا نمی‌کند و در حقیقت این کشور به یک صحنه جنگ و منازعه دائمی بدل شده است. این روش باعث جنگ، دخالت خارجی و عدم رشد دموکراسی می‌گردد.

شکل دوم، یک برنامه ریزی مسالمت‌آمیز مبتنی بر توافق و تفاهم بین یک دولت - ملت و بخش جدایی طلب آن است. با بکارگیری این روش، برنامه جدا شدن، براساس رعایت دموکراسی و احترام متقابل به حقوق تمامی عوامل ذینفع و طبق معاهدات و قوانین بین‌الملل و نه در اثر اعمال قدرت گروه‌ها و طبقات قدرت طلب و ستیزه‌جو انجام می‌شود. این واقعیت را حتما باید پذیرفت که در دنیای امروز، تصمیمات جدا شدن از یک سرزمین بایستی مبتنی به رعایت حقوق حقه مردم خود، متناسب با تمایل کشور مادر، بر اساس ملاحظات منطقه‌ای و با در نظر گرفتن قوانین بین‌المللی برنامه ریزی شود. مبادرت به شیوه‌ای متعادل و متناسب و متمدن، می‌تواند به خواست جدا شدن مشروعیت بخشیده و افکار عمومی را با خود همراه کند. چیزی که در مورد اقلیم کردستان عراق اصلا واقعیت پیدا نمی‌کند. در بکارگیری این روش باید سه شرط با رعایت ترتیب به اجرا گذارده شود.

اول اخذ مشروعیت از مردم خود است؛ بطوری که مردم آن قوم یا ملت در شرایطی دموکراتیک و با نظارت مقامات ملی و بین‌المللی چنین خواستی را به رأی عمومی مردم منطقه خود بگذارند و تصویب و تأیید مردم خود را بدست آورند. در عین حال سرزمین و مردم جدایی طلب باید قادر باشند یک قانون اساسی ملی و مترقی بر مبنای منشور جهانی حقوق بشر و رعایت حقوق و اصول بین‌المللی ارائه دهند و خود را موظف به اجرای آن نمایند.

دوم اخذ مشروعیت ملی می‌باشد؛ از آنجا که این قوم یا ملت مجزا و مجرد از یک سرزمین بزرگتر نیست، سرزمینی که مردمان آن طی قرن‌ها همزیستی و مشارکت داشته‌اند و از میراث فرهنگی و تاریخ مشترک برخوردار بوده‌اند، پس هرگونه جدا شدن باید با تفاهم و توافق کشورمادر انجام پذیرد. در واقع این نیز حق تمامی مردمان آن سرزمین است که در مورد این خواست جدایی خواهی اظهارنظر کنند و آن را به رفراندوم بگذارند. چیزی که در عراق کنونی امکان پذیر نیست.

سوم تائید و به رسمیت شناختن این کشور تازه توسط جامعه بین‌الملل است؛ این امر از دو نظر مورد اهمیت می‌باشد. اول اینکه سرزمین جدا شده از حقوق و مسئولیت‌های برابر، طبق قوانین و اصول و پیمان‌های بین‌المللی، برخوردار خواهد شد، دوم این که می‌تواند از زمین‌های موجود برای جنگ افروزی بین مردمانی که در چارچوب کشورهای دیگر منطقه قرار دارند جلوگیری به عمل آورد. شورای امنیت سازمان ملل این اقدام را در مورد اقلیم کردستان عراق مردود کرده است.

رعایت شفاف، دقیق و برنامه ریزی شده این اصول می‌تواند یک جدایی، را با روند دموکراتیک، در شرایطی سالم، صلح آمیز، آگاهانه و مشروع همراهی کند و احیاناً امکانات راه بازگشت به مجموعه قبلی، در شرایط عدم موفقیت در دوران بعد از جدایی را برای سرزمین و مردم جدا شده بازنگهدارد.

در خاتمه سوال میکنم که آیا در دنیایی که قدرتهای بزرگ خود را در چارچوبهای بزرگتری مانند اتحادیه اروپا، فدراسیون روسیه، ایالات متحده امریکا، اتحادیه اعراب متحد میکنند تا قدر قدرتی خود را حفظ و گسترش دهند، شقه شقه کردن سرزمین ها و نابودی هویت فرهنگی و تاریخی و همبستگی ملی و در نتیجه کوچکتر شدن آن اقدامی عقلایی به نظر میرسد؟ از نظر من پاسخ منفی است.

شهریور 1396